

اهل بیت و خلافت

در شماره پیش فرازهایی از نهج البلاغه درباره مقام ممتاز و فوق عادی اهل بیت و اینکه علوم و معارف آنها از منبع فوق بشری سرچشمه میگردد و مقایسه آنها با افراد عادی غلط است، نقل کردیم. در این شماره قسمت دوم این بحث را یعنی فرازهایی درباره حقیقت و اولویت و بلکه تقدم و حق اختصاصی اهل بیت و مخصوصا شخص امیرمؤمنان (ع) می آوریم.

در نهج البلاغه درباره این مطلب به سه اصل استدلال شده است: **وصیت و نص رسول خدا**، دیگر شایستگی امیرمؤمنان (ع) و اینکه جامه خلافت تنها بر اندام او راست می آید؛ سوم **روابط نزدیک نسبی** و روحی آن حضرت با رسول خدا (ص).

وصیت و نص

برخی می پندارند که در نهج البلاغه به هیچوجه به مساله نص اشاره ای نشده است، تنها به مساله صلاحیت و شایستگی اشاره شده است، این تصور صحیح نیست زیرا اولاد خطبه ۲ نهج البلاغه که در شماره پیش نقل کردیم صریحا در باره اهل بیت می فرماید: **وفیهم الوصیه والیراثه** یعنی وصیت رسول خدا (ص) و همچنین وراثت رسول خدا (ص) در میان آنهاست.

ثانیا در موارد زیادی علی (ع) از حق خویش چنان سخن می گوید که جز با مساله تنصیف و مشخص شدن حق خلافت برای او بوسیله پیغمبر اکرم (ص) قابل توجیه نیست. در این موارد سخن علی این نیست که چرا مرا با همه جامعیت شرائط کنار گذاشتند و دیگران را برگزیدند، سخنش اینست که حق قطعی و مسلم مرا از من ربودند، بدیهی است که تنها بانص و تعیین قبلی از طریق رسول اکرم (ص) است که می توان از حق مسلم و قطعی دمزد، صلاحیت و شایستگی حق بالقوه ایجاد میکند

نه حق بالفعل ، و در مورد حق بالقوه سخن از برده شدن حق مسلم و قطعی صحیح نیست .
 اکنون مواردی را ذکر میکنیم که علی (ع) خلافت در حق مسلم و قطعی خود می داند از آنجمله در خطبه ۶ که در اوایل دوره خلافت هنگامی که از طغیان عایشه و طلحه و زبیر آگاه شد و تصمیم به سرکوبی آنها گرفت انشاء شده است ، پس از بحثی درباره وضع روزی فرماید :
فوالله ما زلت مدفوعاً عن حقی مستأثراً علی من ذقبض الله نبیه (ص) حتی یوم الناس هذا به خدا سوگند از روزی که خدا جان پیامبر خویش را تحویل گرفت تا امروز همواره حق مسلم من از من سلب شده است .

در خطبه ۱۷۰ که واقعا خطبه نیست و بهتر بود سید رضی اعلی الله مقامه آنرا در کلمات قصاری آورد ، جریانی را نقل میفرماید و آن اینکه : « شخصی در حضور جمعی به من گفت : پسرا بوطالب ! تو بر امر خلافت حریصی ! من گفتم : **بل انتم والله احرص و ابعدا و انا اخص و اقرب و انما طلبت حقائی و انتم تحولون بینی و بینه و تضربون وجهی دونه فلما قرعته بالحجة فی الملاء الحاضرین هب لایدری ما یجیبنی به** بلکه شما حریصتر و از پنهان دورترید و من از نظر روحی و جسمی نزدیکترم ، من حق خود را طلب کردم و شما می خواهید میان من و حق خاص من حائل و مانع شوید و مرا از آن منصرف سازید .

آیا آنکه حق خویش را می خواهد حریصتر است یا آنکه به حق دیگران چشم دوخته است ؟
 همینکه او را با نیروی استدلال کوبیدم به خود آمد و نمی دانست در جواب من چه بگوید .
 معلوم نیست اعتراض کننده چه کسی بوده ؟ و این اعتراض در چه وقت بوده است ؟ ابن ابی الحدید می گوید : اعتراض کننده سعد و قاص بوده آنهم در روز شورا پس میگوید ولی امامیه معتقدند که اعتراض کننده ابو عبیده جراح بوده در روز سقیفه .

در دنباله همان جمله ها چنین آمده است : **اللهم انی استعذیک علی قریش و من اعانهم فانهم قطعوا رحمی و صغروا عظیم منزلتی و اجمعوا علی منازعتی امرأ هولی .**

خدایا از ظلم قریش ، و همدستان آنها به تو شکایت میکنم ، اینها با من قطع رحم کردند و مقام و منزلت بزرگ مرا تحقیر نمودند ، اتفاق کردند که در مورد امری که حق خاص من بود ؛ بر ضد من قیام کنند .

ابن ابی الحدید در ذیل جمله های بالامی گوید : کلماتی مانند جمله های بالا از علی مبنی بر شکایت از دیگران و اینکه حق مسلم او به ظلم گرفته شده به حد تو اتر نقل شده و مؤید نظر امامیه است که می گویند علی بانص مسلم تعیین شده و هیچکس حق نداشت به هیچ عنوان بر مسند خلافت قرار گیرد ، ولی نظریه اینکه حمل این کلمات بر آنچه که از ظاهر آنها استفاده می شود مستلزم نسبت انحراف به دیگران است ، لازم است ظاهر آنها را تاویل کنیم ، این کلمات مانند آیات متشابه قرآن است که نمی توان ظاهر آنها را گرفت .

ابن ابی الحدید خود ، طرفدار افضلیت و اصلحیت علی (ع) است ، جمله های نهج البلاغه تا آنجا که مفهوم احقیت مولی را میرساند از نظر ابن ابی الحدید نیازی به توجیه ندارد ولی جمله های بالا از آن جهت از نظر او نیاز به توجیه دارد که تصریح شده است که خلافت حق خاص علی بوده است ، و این جز با منصوبیت و اینکه رسول خدا (ص) از جانب خدا تکلیف را تعیین و حق را مشخص کرده باشد ، متصور نیست .

مردی از بنی اسد از اصحاب علی (ع) از آن حضرت می پرسد : **کیف دفعکم قومکم عن هذا المقام وانتم احق به ؟** چطور شد که مردم شما را از خلافت بازداشتند و حال آنکه شما شایسته تر بودید ؟

امیر مؤمنان (ع) به پرسش او پاسخ گفت این پاسخ همان است که به عنوان خطبه ۱۶ در نهج البلاغه مسطور است ، علی (ع) صریحاً در پاسخ گفت در این جریان جز طمع و حرص از یک طرف ، و گذشت (بنابه مصلحتی) از طرف دیگر ، عاملی در کار نبود : **فانها كانت اثره شحت علیها نفوس قوم وسخت عنهن نفوس آخرین** .

این سؤال و جواب در دوره خلافت علی (ع) ، درست در همان زمانی که علی (ع) با معاویه و نیرنگهای او درگیر بود واقع شده است ، امیر مؤمنان (ع) خوش نداشت که در چنین شرائطی این مسأله طرح شود ، لهذا به صورت ملامت گونه ای قبل از جواب به او گفت ، که آخر هر پرسشی جایی دارد - حالا وقتی نیست که درباره گذشته بحث کنیم ، مسأله روز ما مسأله معاویه است **وهلم الخطب فی ابن ابی سفیان** ... اما در عین حال همانطور که روش معتدل همیشگی او بود از پاسخ دادن و روشن کردن حقایق گذشته خودداری نکرد .

در خطبه « ششقیه » صریحاً میفرماید : **اری تراثی نهبا** یعنی حق موروثی خود را می دیدم که به غارت برده می شود بدیهی است که مقصود از وراثت ، وراثت فامیلی و خویشاوندی نیست

مقصود وراثت معنوی والهی است .

ثباقت و فضیلت

از مساله نص صریح و حق مسلم و قطعی که بگذریم مساله ثباقت و فضیلت مطرح میشود ، در این زمینه نیز مکرر در نهج البلاغه سخن بیان است ، در خطبه «شقیه» می فرماید : **اها والله لقد تقمصها ابن ابی قحافة و انه لیعلم ان محلی منها محل القطب من الریح ینحدر عنی السیل ولا یرقی الی الطیر** . به خدا سوگند که پسرا بوقحافه خلافت را مانند پیراهنی به تن کرد در حالی که می دانست آن محوری که این دستگاه باید برگرد آن بچرخد من هستم سرچشمه های علم و فضیلت از کوهسار شخصیت من سرازیر میشود و شاهبازو هم اندیشه بشر از رسیدن به قله عظمت من باز میماند .

در خطبه ۱۹۵ اول مقام تسلیم و ایمان خود را نسبت به رسول اکرم (ص) و سپس فداکاریها و مواساتهای خود را در مواقع مختلف یادآوری میکند و بعد جریان وفات رسول اکرم (ص) را در حالی که سرش بر سینه او بود و آنگاه جریان غسل دادن پیغمبر (ص) را به دست خود نقل میکند در حالی که فرشتگان او را در این کار کمک میکردند ، و او زمزمه فرشتگان را می شنید ، و حس میکرد که چگونه دسته ای می آیند و دسته ای می روند و بر پیغمبر (ص) درود می فرستند و تالعله ای که پیغمبر (ص) را در مدفن مقدسش به خاک سپردند زمزمه فرشتگان يك لحظه هم از گوش علی (ع) قطع نگشته بود بعد از یادآوری موقعیتهای مخصوص خود از مقام تسلیم و عدم انکار (بر خلاف بعضی صحابه دیگر) گرفته تا فداکاریهای بی نظیر و تاقربات خود با پیغمبر (ص) تا جائی که جان پیغمبر (ص) در دامن علی (ع) از تن مفارقت میکند چنین میفرماید : **فمن ذا الحق به منی حیاً و میتاً چه کسی از من به پیغمبر در زمان حیات و بعد از مرگ او سزاوارتر است ؟**

قربايت و نسب

چنانکه میدانیم پس از وفات رسول اکرم (ص) سعد بن عبادۀ انصاری مدعی خلافت شد و گروهی از افراد قبیله اش دور او گرفتند ، سعد و اتباع وی محل سقیفه را برای اینکار انتخاب کرده بودند ، تا آنکه ابوبکر و عمر و ابو عبیده جراح آمدند و مردم را از توجه به سعد بن ابی-عباده بازداشتند و از حاضرین برای ابوبکر بیعت گرفتند ، در این مجمع سخنانی میان مهاجران و انصار رد و بدل شد و عوامل مختلفی در تعیین سرنوشت نهائی این جلسه تاثیر داشت .

یکی از به اصطلاح برگهای برنده‌ای که مهاجران مورد استفاده قرار دادند این بود که پیغمبر اکرم (ص) از قریش است و ما از طائفه پیغمبریم. ابن ابی الحدید در ذیل شرح خطبه ۶۵ میگوید: عمر به انصار گفت: «عرب هر گز به امارت و حکومت شما راضی نمیشود زیرا پیغمبر از قبیله شما نیست، ولی عرب قطعاً از اینکه مردی از فامیل پیغمبر (ص) حکومت کند، امتناع نخواهد کرد... کیست که بتواند با مادر مورد حکومت و میراث محمدی معارضه کند و حال آنکه ما نزدیکان و خویشان وندان او هستیم».

و باز چنانکه میدانیم علی (ع) در حین این ماجراها مشغول وظائف شخصی خود در مورد جنازه پیغمبر (ص) بود. پس از پایان این جریان علی (ع) از افرادی که در آن مجمع حضور داشتند استدلالهای طرفین را پرسید برخلاف نظر هر دو طرف استدلال کرد. سخنان علی (ع) در اینجا همانهاست که سید رضی آنها را در خطبه ۶۵ آورده است.

علی (ع) پرسید، انصار چه میگفتند؟

گفتند: حکمفرمایی از ما و حکمفرمای دیگری از شما باشد.

چرا شما بر رد نظریه آنها به سفارهای پیغمبر اکرم درباره آنها استدلال نکردید

که فرمود: بانیان انصاریکی کنید و از بدان آنان در گذرید؟

اینها چه جور دلیل میشود؟

اگر بنا بود حکومت با آنها باشد، سفارش درباره آنها معنی نداشت، اینکه بدیگران

درباره آنها سفارش شده است دلیل است که حکومت با غیر آنهاست.

خوب! قریش چه می گفتند؟

استدلال قریش این بود که آنها شاخه‌ای از درختی هستند که پیغمبر اکرم (ص) نیز شاخه

دیگر از آن درخت است.

- احتجاجوا بالشجرة و اضاعوا الثمرة با اتساق خود به شجره وجود پیغمبر (ص)

برای صلاحیت خود استدلال کردند امامیوه راضی نبودند.

یعنی اگر شجره نسب معتبر است، دیگران شاخه‌ای از آن درخت می باشند که پیغمبر

یکی از شاخه‌های آن است اما اهل بیت پیغمبر میوه آن شاخه اند.

در خطبه ۱۶۰ که قسمتی از آنرا قبل از نقل کردیم سؤال و جوابی است از یک مرداسدی با

علی (ع) آن حضرت به مسأله نسب نیز استدلال میکند، عبارت اینست: **اما الاستبداد**

علینا بهذا المقام ونحن الاعلون نسباً والاشدون برسول الله (ص) نوطاً.

استدلال به نسب از طرف علی (ع) نوعی جدل منطقی است، نظر بر اینکه دیگران قرابت

نسبی را ملاک قرار می دادند علی (ع) می فرمود از هر چیز دیگر، از قبیل نص و لیاقت و افضلیت

گذشته، اگر همان قرابت و نسب را که مورد استناد دیگران است، ملاک قرار دهیم، باز من

از مدعیان خلافت شایسته تر هستم.